



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۱۴۰۲-۰۳

جلسه بیست و نهم؛ سه‌شنبه ۱۴۰۲/۰۸/۲۳ (جلسه ششم فقه معاصر)

بنابراین در اینکه آیا ملکیت **حین تعلق** زکات به نحوی شرط است که **نمو** هم داشته باشد یا اینکه قید **نمو** شرط نیست، **دو قول** وجود دارد که بنابر بعض مبانی در وقت تعلق زکات، این دو قول دارای آثار عملی می‌باشد و نیز راهی برای فرار از زکات در غلات اربع است؛ به نحوی که زکات نه بر بایع واجب باشد و نه بر مشتری. و همان‌طور که گذشت و صاحب جواهر^۱ و دیگران هم گفته‌اند، اینکه مکلف **حین تعلق** زکات باید **مالک** باشد، امر واضحی است؛ زیرا علاوه آنکه از بعض روایات استفاده می‌شود که زکات بر مالک واجب است، یک امر **مرتکز** و واضح است که **خطاب پرداخت زکات** در «**وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ**»، یا «**خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا**»^۲ و امثال آن مربوط به **مُلاک** است و کسی که مالک نباشد زکات بر او واجب نیست.

و همان‌طور که اشاره شد حداقل سه قول در وقت تعلق زکات وجود دارد، لامحاله اگر کسی قبل از وقت تعلق زکات مالک باشد اما **حین تعلق** زکات مالک نباشد، روشن است که زکات بر او واجب نیست. کما اینکه اگر کسی بعد از وقت تعلق زکات مالک شود، خطاب پرداخت زکات متوجه او نیست، بلکه مخاطب این خطاب کسی است که **حین تعلق** زکات **بالفعل مالک** بوده است. بنابراین اگر کسی **حین تعلق** زکات مالک نباشد اما قبل یا بعد از آن صدها برابر نصاب مالک باشد، زکات بر او واجب نیست.

پس اینکه مکلف باید **حین تعلق** زکات مالک باشد، امر واضحی است که قابل مناقشه نیست و احتیاج به

۱. سوره مبارکه بقره، آیات ۴۳، ۸۳، ۱۱۰؛ و سوره مبارکه نساء، آیه ۷۷؛ سوره مبارکه نور، آیه ۵۶ و سوره مبارکه مزمل، آیه ۲۰.

۲. سوره مبارکه توبه، آیه ۱۰۳.

دلیل خاصی هم ندارد. بدین جهت مرحوم سید حکیم رحمته الله اشکال کردند که شرط «ملکیت حین تعلق زکات» مستدرک است که کلام ایشان را بررسی کردیم.

و از اینجا معلوم می‌شود نکته اینک بسیاری از اعلام شرط «ملکیت حین تعلق زکات» را ذکر کرده‌اند - که شاید ابتدا صاحب مدارک رحمته الله^۳ ذکر کرده و دیگران هم از ایشان گرفته‌اند - مطلب بالاتری از اصل ملکیت است و وقتی به کلمات برخی از فقهاء رجوع می‌کنیم، می‌بینیم برخلاف آنچه که در کلمات بسیاری از متأخرین آمده، تصریح به اشتراط «نمو» کرده‌اند. از جمله جناب محقق حلی رحمته الله در *المعتبر* می‌فرماید:

مسئله: لا تجب الزكاة في الغلات إلا إذا نمت في الملك، لا ما يبتاع ثمرها، ولا ما يستوهب، و عليه

اتفاق العلماء.^۴

یعنی زکات غلات واجب نیست مگر اینکه نمو در ملک کرده باشد. اما آنچه به صورت دانه فروخته می‌شود یا هبه می‌شود، به اتفاق علماء زکات ندارد. عبارت «و عليه اتفاق العلماء» به همه موارد مذکور برمی‌گردد از جمله «إلا إذا نمت في الملك» که تکیه‌اش روی نمو است. بنابراین محقق رحمته الله می‌فرماید: اتفاق علماء بر این است که نمو در ملک، شرط وجوب زکات است.

[همچنین در *المختصر* می‌فرماید:

۳. مدارك الأحكام في شرح عبادات شرائع الإسلام، ج ۵، ص ۱۴۰:

قوله: (و لا تجب الزكاة في الغلات إلا إذا ملكت بالزراعة، لا بغيرها من الأسباب، كالابتیاع و الهبة).

لا يخفى ما في عنوان هذا الشرط من القصور و إيهام خلاف المقصود، إذ مقتضاه عدم وجوب الزكاة فيما يملك بالابتیاع و الهبة مطلقاً، و هو غير مراد قطعاً، لأنه مخالف لإجماع المسلمين كما اعترف به المصنف و غيره، و لما سيجيء في كلام المصنف من التصريح بوجوب الزكاة في جميع ما ينتقل إلى الملك من ذلك قبل تعلق الوجوب به.

و اعتذر الشارح - قدس سره - عن ذلك بأن المراد بالزراعة في اصطلاحهم انعقاد الثمرة في الملك، و حمل الابتیاع و الهبة الواقعيين في العبارة على ما حصل من ذلك بعد تحقق الوجوب. و هذا التفسير إنما يناسب كلام القائلين بتعلق الوجوب بها بالانعقاد، أما على قول المصنف فيكون المراد بها تحقق الملك قبل تعلق الوجوب بها.

و جعل المصنف في النافع و المعتبر، و العلامة في جملة من كتبه موضع هذا الشرط نمو الغلة و الثمرة في الملك. و هو غير جيد أيضاً، أما على ما ذهب إليه المصنف من عدم وجوب الزكاة في الغلات إلا بعد تسميتها حنطة أو شعيراً أو تمرًا أو زيببا فظاهر، لأن تملكها قبل ذلك كاف في تعلق الزكاة بالتملك، كما سيصرح به المصنف - رحمه الله - و إن لم ينم في ملكه.

و أما على القول بتعلق الوجوب بها ببدو صلاح فلأن الثمرة إذا انتقلت بعد ذلك تكون زكاتها على الناقل قطعاً و إن نمت في ملك المنتقل إليه. و كان الأوضح جعل الشرط كونها مملوكة وقت بلوغها الحد الذي تتعلق به الزكاة كما اقتضاه صريح كلام الفريقين.

۴. *المعتبر* في شرح المختصر، ج ۲، ص ۵۳۸.

و لا تجب في الغلات إلا إذا نمت في الملك. لا ما يبتاع حبا أو يستوهب.^٥

علامة حلّى عليه السلام نیز در المنتهى می فرماید:

مسألة: لا تجب الزكاة في الغلات الأربع إلّا إذا نمت في ملكه، فلو ابتاع غلّة أو استوهب أو

ورث بعد بدوّ الصلاح لم تجب عليه الزكاة. و هو قول العلماء كافة.^٦

صاحب جواهر عليه السلام نیز عبارت محقق حلّى، علامة حلّى و نام برخی دیگر از اعلام که شرط نمو را ذکر

کرده‌اند، نقل کرده و می فرماید:

و إلى ذلك يرجع ما في المعتبر «لا تجب الزكاة في الغلات إلا إذا نمت في الملك، فلا تثبت

فيما يبتاع بثمره و لا ما يستوهب، و عليه اتفاق العلماء» و محكى المنتهى ... و النافع و إيضاحه و

التحرير^٧ و التذكرة^٨ من التعبير بنمو الغلة و الثمرة في ملكه.^٩

ابن فهد حلّى هم در المذهب البارع^{١٠} تصریح به شرط نمو کرده است.^{١١} بعضی از اعظم معاصرین عليه السلام^{١٢}

٥. المختصر النافع في فقه الإمامية، ج ١، ص ٥٧.

٦. منتهى المطلب في تحقيق المذهب، ج ٨، ص ١٩٦.

٧. تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديثة)، ج ١، ص ٣٧٥.

السادس: لا تجب الزكاة في الغلات الأربع، إلّا إذا نمت على ملكه، فلو اشترى غلّة، أو وهب له، أو ورثها بعد بدوّ الصلاح، وجبت الزكاة على

البائع.

أما لو انتقلت إليه قبل بدوّ الصلاح، فبدا صلاحها عنده، وجبت الزكاة عليه، و الأقرب احتساب الثمن من المئونة بخلاف ثمن الأصول.

٨. تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)، ج ٥، ص ١٤٩.

مسألة ٨٦: قد بينا أنه لا تجب الزكاة في الغلات و الثمار إلّا إذا نمت في الملك، لا ما يبتاع ثمرا، و لا ما يستوهب إجماعا.

٩. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ١٥، ص ٢٢٢.

١٠. المذهب البارع في شرح المختصر النافع، ج ١، ص ٥١٥.

و لا تجب في الغلات إلّا إذا نمت في الملك. لا ما يبتاع حبا، أو يستوهب.

١١. كشف الرموز في شرح مختصر النافع، ج ١، ص ٢٤٨.

و وقت الإخراج إذا صفت الغلّة و جمعت الثمرة، و لا تجب في الغلات إلّا إذا نمت في الملك، لا ما يبتاع حبا أو يستوهب.

١٢. التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، ج ١، ص ٣١١.

و لا تجب في الغلات إلّا إذا نمت في الملك، لا ما يبتاع حبا أو يستوهب، و ما يسقى سبعا

١٣. جامع المقاصد في شرح القواعد، ج ٧، ص ٣٧٧.

تفريع وجوب الزكاة على العامل على أنه يملك الحصة بالظهور واضح، لأن الزكاة إنما تجب في الثمار و الزروع إذا نمت على الملك.

هم در حواشی بر عروه به نحو احتیاط یا فتوا گفته‌اند ملکیت به تنهایی کافی نیست بلکه باید نمو هم باشد. به هر حال بعضی به سادگی از کنار این مسئله گذشته و همین مقدار که محقق و علامه حلی رحمتهما ادعای اجماع و اتفاق بر اشتراط نمو کرده‌اند، این شرط را ارسال مسلمات دانسته‌اند. و از آنجا که اشتراط نمو یا عدم آن حداقل طبق بعض مبانی ثمره دارد، باید بررسی کنیم آیا شرط می‌باشد یا خیر.

استدلالی بر اشتراط نمو در ملک، در وجوب زکات

غایت آنچه به عنوان دلیل می‌توان بر اشتراط «نمو» اقامه کرد، آن است که در بسیاری از روایات^{۱۳} آمده

^۷ ریاض المسائل (ط - الحدیث)، ج ۵، ص ۹۰:

ولا تجب الزکاة فی شیء من الغلات إلا إذا نمت فی الملك أي ملکت قبل وقت الوجوب، بإجماع المسلمین كما عن الماتن، و فی المنتهی أنه قول العلماء كافة؛ و الحجّة علیه واضحة.

^۷ الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع - حدیقة المؤمنین، ج ۱، ص ۲۲۷:

ولا تجب الزکاة فی شیء من الغلات إلا إذا نمت فی الملك أي ملکت قبل وقت الوجوب و لو بلحظة، فلا تجب فی ما یتناع حبا مثلاً أو یتسوهب كذلك، بل تجب علی البالغ و الواهب مع الشرط، و الا فعلى من جمعه.

۱۲. العروة الوثقی مع تعالیق الإمام الخمینی، ص ۶۱۷:

(مسألة ۲۹): إذا اشتري نخلاً أو كرماً أو زرعاً مع الأرض أو بدونها قبل تعلق (۳) الزکاة، فالزکاة علیه بعد التعلق مع اجتماع الشرائط، ...

(۳) فیما إذا نمت فی ملكه فالزکاة علیه علی الأقوی، و فی غیره علی الأحوط.

^۷ همان، ص ۶۱۲:

النانی: التملك بالزراعة فیما یزرع، أو انتقال الزرع إلى ملكه قبل وقت تعلق (۱) الزکاة، و کذا فی الثمرة کون الشجر ملكاً له إلى وقت التعلق، أو انتقالها إلى ملكه منفردة أو مع الشجر قبل وقته.

(۱) علی الأقوی فیما إذا نمت مع ذلك فی ملكه، و علی الأحوط فی غیره، و کذا فی الفرع الآتی.

۱۳. وسائل الشیعة، ج ۹، کتاب الزکاة، أبواب زکاة الغلات، باب ۴، ح ۲، ص ۱۸۳ و الکافی، ج ۳، ص ۵۱۳:

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الصَّدَقَةِ فِيمَا سَقَّتِ السَّمَاءُ وَ الْأَنْهَارُ إِذَا كَانَتْ سَيْحاً أَوْ كَانَ بَعْلاً الْعُشْرُ وَ مَا سَقَّتِ السَّوَانِي وَ الدَّوَالِي أَوْ سَقِي بِالْعَرْبِ فَيُضْفُ الْعُشْرُ.

^۷ همان، ح ۳ و الکافی، ج ۱، ص ۵۴۱:

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ [عَنْ أَبِيهِ] عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عليه السلام قَالَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ وَ الْأَرْضُونَ الَّتِي أُخِذَتْ عَنْهُ إِلَى أَنْ قَالَ: (فَإِذَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مَا أُخْرِجَ) بَدَأَ فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْعُشْرَ مِنْ الْجَمِيعِ مِمَّا سَقَّتِ السَّمَاءُ أَوْ سَقِي سَيْحاً وَ يَضْفُ الْعُشْرَ مِمَّا سَقِي بِالدَّوَالِي وَ التَّوَاضِحِ ثُمَّ ذَكَرَ كَيْفِيَّةَ قِسْمَتِهِ عَلَى مُسْتَحَقِّي الزَّكَاةِ.

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ كَمَا يَأْتِي فِي قِسْمَةِ الْخُمْسِ.

^۷ همان، ح ۴، ص ۱۸۴ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۱۹:

زکات غلات اربع در صورتی که با دلو یا غَرَب آبیاری شوند، یک بیستم است و اگر با باران، نهرهای طبیعی یا رطوبت زمین آبیاری شوند یک دهم است. حال اگر کسی که این غلات را می‌خرد در ملک او نمو نکند، این تفصیل در حقّ او معنا پیدا نمی‌کند و برای او فرقی ندارد که با دلو آبیاری شود یا مثلاً دیم باشد. پس معلوم می‌شود این تفصیل مربوط به جایی است که حداقل یک مدّتی آن زرع باید آبیاری شود. البتّه بعضی گفته‌اند آن زراعت از ابتدا باید دست مکلف باشد، ولی ما این شرط را لازم نمی‌دانیم و می‌گوییم حداقل باید مدّتی نزد او باشد که نیاز به آبیاری داشته باشد تا این تفصیل معنا پیدا کند. و الا اگر آن زراعت دیگر نیاز به آبیاری نداشته باشد و محصولی باشد که رسیده یا نزدیک به رسیدن باشد، مشتری به هر حال با یک قیمتی آن را می‌خرد و دیم یا غیر دیم بودن معمولاً تأثیری در قیمت ندارد، بلکه قیمت به اقتضاء بازار و [نقطه تعادل] عرضه و تقاضا تعیین می‌شود. البتّه فرض مسئله در جایی است که کیفیت مثلاً گندم دیم با غیر دیم تفاوتی نداشته باشد، و الا اگر کیفیت فرق بکند، قیمت هم متفاوت خواهد بود.

بدین جهت معلوم می‌شود این قضیه، یک ارفاقی به تولیدکننده است و اصلاً زکات مربوط به تولیدکننده است و به تعبیر ما بر مالک حداقل باید فی الجمله لفظ زارع صدق بکند و به تعبیر صاحب جواهر^{۱۴} قائلین

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَضْرٍ قَالَ: ذَكَرْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام الْحَرَاجَ وَ مَا سَارَ بِهِ أَهْلُ بَيْتِهِ فَقَالَ: الْعُشْرُ وَ نِصْفُ الْعُشْرِ عَلَى مَنْ أَشْلَمَ فِيمَا عَمَرَ مِنْهَا الْحَدِيثَ.

✓ همان، ح ۵ و تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۶:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ حَرْبٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ وَ بَكْرِ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: فِي الزَّكَاةِ مَا كَانَ يِعَالَجُ بِالرِّشَاءِ وَ الدَّوَالِي وَ التُّضِجِ فِيهِ نِصْفُ الْعُشْرِ وَ إِنْ كَانَ يُسْقَى مِنْ غَيْرِ عِلَاجٍ بِنَهْرٍ أَوْ عَيْنٍ أَوْ بَعْلِ أَوْ سَمَاءٍ فِيهِ الْعُشْرُ كَامِلاً.

✓ همان، ح ۷ و تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۴:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ غُبَيْدِ اللَّهِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: فِي صَدَقَةٍ مَا سُقِيَ بِالْعُشْرِ نِصْفُ الصَّدَقَةِ وَ مَا سَقَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَنْهَارُ أَوْ كَانَ بَعْلًا فَالصَّدَقَةُ وَ هُوَ الْعُشْرُ وَ مَا سُقِيَ بِالدَّوَالِي أَوْ بِالْعُزْبِ فَنِصْفُ الْعُشْرِ.

۱۴. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۵، ص ۲۲۲:

و كيف كان فلا تجب الزكاة في الغلات الأربعة إلا إذا ملكت بسبب ملك الزراعة التي هي بمعنى النمو، قال الله تعالى «أَأَنْتُمْ تَرْغَوْنَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» و المراد أنه يعتبر كون ملكها حال تعلق الزكاة بها يبدو الصلاح أو حصول المسمى على القولين بسبب سبق الملك على ذلك الحال و لو بالشراء أو غيره، لا ما إذا كان الملك لها في حال التعلق بغيره من الأسباب للتملك كالابتیاع و الهبة أو غيرهما، فإنه لا زكاة فيها على المنتقل إليه، ضرورة عدم تعلق خطاب الزكاة المعلوم اشتراطه بسبق الملك المفقود في الفرض.

مقصود از زارع هم **نمو دهنده** است، ﴿أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾^{۱۵}؛ یعنی «آیا شما آن را پرورش می‌دهید یا اینکه ما نمو می‌دهیم»، و الا آن برزگر، حارث است یعنی بذر را می‌پاشد، ولی نمو دهنده خداوند متعال است.

بنابراین استظهار مذکور، شاهد بر این است که زکات مربوط به کسی است که **مالک** باشد و در ملک او **نمو** هم پیدا شود، در این صورت می‌توان در زکات فرق گذاشت و گفت اگر مالکی با دلو و امثال آن آبیاری کرده باشد، باید یک بیستم زکات بدهد و اگر با باران و نهر و امثال آن آبیاری کرده باشد باید یک دهم بدهد. و این یک ارفاقی بر تولیدکننده است و نسبت به خریدار هیچ تأثیری ندارد.

نقد استدلال مذکور

حقیقت آن است که تبیین مذکور هرچند تبیین خوبی است، اما در حدی نیست که بتوان به آن اعتماد کرد؛ زیرا لازمه‌اش آن است که بگوییم زکات بر عهده کسی است که از ابتدا یا مثل ابتدا مالک باشد، والا اگر کسی مثلاً یک ماه یا بیست روز مانده به وقت تعلق زکات آن زراعت را بخرد، چون در این مدت تقریباً احتیاج به آبیاری ندارد یا نهایت یک یا دو بار آبیاری می‌خواهد، لازمه تبیین مذکور آن است که نباید زکات پردازد، در حالی که این لازمه قابل التزام نیست.

خلاصه اینکه هرچند وجه مذکور استحسان و استشعار خوبی است، اما اگر خواسته باشیم آن حد از نمو را - یعنی نمو که قابل اعتناء باشد - با این فلسفه درست کنیم، لازمه‌اش آن است که اگر کسی زراعتی را وسط کار خرید به نحوی که بیشتر زمان آبیاری را بایع انجام داده باشد، بر او زکات واجب نباشد؛ چراکه نمو که در ملک او اتفاق افتاده قابل اعتنا نیست، در حالی که نمی‌توان به این سخن ملتزم شد. بنابراین وجه مذکور را به عنوان یک **فلسفه و حکمت حکم می‌پذیریم و نوعاً هم این‌چنین است**، اما در حدی نیست که بتواند تقیید کند و حکم دایر مدار آن باشد.

و از طرف دیگر اگر نمو شرط نباشد، طبق بعضی مبانی باید ملتزم شویم زکات بر برخی از افراد واجب است، در حالی که وجوب زکات بر آنها بعید است؛ مثلاً اگر کسی انگور خریده و آن را تبدیل به کشمش کند و به حد نصاب برسد، طبق مبنای محقق حلی که وقت تعلق زکات صدق اسم کشمش است، باید پرداخت زکات بر او واجب باشد، در حالی که نمی‌توان به این سخن ملتزم شد و با ذوق شرعی سازگاری

۱۵. سوره مبارکه واقعه، آیه ۶۴.

ندارد. و این می تواند مبعده دیگری برای کلام صاحب مدارک علیه السلام باشد که فقط ملکیت را لازم دانستند و نمو را شرط ندانستند.

نظر برگزیده: اشتراط ملکیت حین تعلق زکات به نحوی که قائمه علی اصولها باشند

تا اینجا روشن شد ادله‌ای که برای اشتراط نمو ذکر شده، کافی نیست و اجماعی را هم که محقق و علامه حلی علیه السلام ادعا کردند هر چند فی الجمله قبول داریم، اما علی الاطلاق نمی توانیم به این اجماع ملتزم شویم و احتمال دارد این اجماع مستند به وجوهی باشد که در مسئله ذکر شده است. منتها ما دلیل دیگری ذکر می کنیم که از آن استفاده می شود مثل خرید عنب و تبدیل آن به کشمش یا خرید رطب و تبدیل آن به تمر، برای تعلق زکات کافی نیست. به تعبیر دیگر بیان می کند صرف مالکیت بر این عناوین حین تعلق زکات به هر نحوی، کافی برای وجوب زکات نیست، بلکه این ملک باید به گونه‌ای باشد که مکلف، مالک بوته یا درخت محسوب شود، و لذا در مثالی که ذکر شد زکات بر مشتری واجب نیست بلکه بر بائع واجب است. و آن دلیل، تمسک به صحیحه سعد بن سعد الاشعری است.

- صحیحۀ سعد بن سعد الاشعری:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ
الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الزَّكَاةِ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالتَّمْرِ وَ
الزَّيْبِ مَتَى تَجِبُ عَلَى صَاحِبِهَا قَالَ إِذَا صَرَمَ وَإِذَا خَرَصَ.^{۱۶}

سعد بن سعد الاشعری می گوید از امام رضا عليه السلام درباره زکات در گندم، جو، خرما و کشمش پرسیدم که چه زمانی بر صاحبش واجب می شود، حضرت فرمودند: هرگاه بچیند یا چیده شود و هرگاه تخمین بزند یا تخمین زده شود.

سائل در این روایت از زمان تعلق زکات بر مالک سؤال می کند، [پس معلوم می شود در ارتکاز او هم این مطلب بوده که صرف ملکیت کافی برای تعلق زکات نیست.] به هر حال می پرسد چه موقع زکات بر مالک واجب می شود و تمام غلات اربع را هم نام می برد. حضرت در جواب می فرماید: «إِذَا صَرَمَ وَإِذَا خَرَصَ» یعنی هرگاه بچیند یا چیده شود و هرگاه تخمین بزند یا تخمین زده شود. البته مقصود چیدن عملی نیست، بلکه مقصود زمانی است که قابل چیدن و قابل تخمین زدن باشد.

۱۶. وسائل الشیعة، ج ۹، کتاب الزکاة، أبواب زکات الغلات، باب ۱۲، ح ۱، ص ۱۹۴ و الکافی، ج ۳، ص ۵۲۳.

از این روایت استفاده می‌شود اگر کسی رطب یا عنب بخرد و آنها را خشک کند، زکات بر او واجب نیست؛ چراکه در چنین جایی «صرم و خرص» صدق نمی‌کند چراکه او محصول چیده شده را خریده است، در حالی که حضرت فرمودند ملاک زمانی است که **قابل چیدن و قابل تخمین زدن** باشد. بنابراین وقت تعلق زکات، **اوّل وقتی** است که محصول قابل تخمین زدن یا قابل چیدن باشد، و آن هنگامی است که محصول بر درخت باشد. به تعبیر دیگر اگر محصول چیده شده باشد، دیگر وقت صرم و خرص صدق نمی‌کند، لامحاله مثال مذکور قطعاً خارج از مورد روایت است و زکات بر مشتری واجب نیست بلکه بر بایع واجب است.

خلاصه اینکه اشتراط «نمو» در روایات وارد نشده است و آنچه از صحیحۀ سعد بن سعد الاشعری - که ندیدم کسی در اینجا به آن تمسک کند - استفاده می‌شود این است که مکلف باید مالک باشد و شرط دیگر اینکه باید این غلات **قائمة علی اصولها** باشند؛ یعنی هنوز روی زرع و درخت باشند؛ چراکه روایت بیان می‌فرمود وقت تعلق زکات، اوّل زمانی است که زرع قابل صرم و خرص باشد، و آن هنگامی است که **قائمة علی اصولها** باشند. لامحاله زکات بر کسی واجب است که زرع هنگامی که قابل صرم و خرص بود در ملک او باشد. لذا اگر کسی محصول چیده شده را بخرد یا حتی محصول روی درخت و زرع را بخرد اما زمان صرم و خرص گذشته باشد، زکات بر عهده او نیست، بلکه بر عهده کسی است که هنگام صرم و خرص مالک بوده است. منتها باید توجه داشت این نظریه‌ای که بیان کردیم، فی الجمله با نظری که شرط «اذا نمت فی ملکها» را معتبر می‌دانند، همراه است؛ زیرا خرص در یک زمان اتفاق نمی‌افتد و اگر کسی واقعاً خواسته باشد احراز کند که در زمان صرم و خرص آیا به اندازه نصاب مالک بوده یا خیر، باید یک مدت زمانی طول بکشد و این مدت زمان هم معمولاً همراه با نمو است. لذا اگر کسی از شرط مذکور تعبیر به «نمو» کند به اعتبار اینکه معمولاً همراه با نمو مایی است، مانعی ندارد، منتها ملاک اصلی همان است که مکلف در حینی که قابل صرم و خرص است، مالک باشد. بدین جهت ما چنین تعبیر کردیم که زکات در حقیقت بر تولیدکننده یا کسی که در حکم تولیدکننده است واجب می‌شود، هرچند مکلف در لحظه آخر جای تولیدکننده نشسته باشد. اما اگر کسی بعد از اینکه صرم و خرص شد این غلات اربع را بخرد، دیگر زکات بر او واجب نیست، حتی اگر محصول روی درخت و زرع باشد، بلکه زکات بر بایع واجب است.

والحمد لله رب العالمین

تقریر و تنظیم: جواد احمدی